

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ دی ۱۳۹۵
مصادف با: ۱۸ ربیع الثانی ۱۴۳۸
جلسه: ۲۹

موضوع کلی: تفسیر سوره حمد
موضوع جزئی: آیه پنجم - عبادت، هدف خلقت

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

عبادت، هدف خلقت

مطلب دیگری که در رابطه با بخش اول آیه پنجم لازم است اشاره کنیم این است که عبادت در نظام تشریح چه جایگاهی دارد؟ عبادت در برخی از آیات به عنوان هدف خلقت معرفی شده است، «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱، ما جن و انس را خلق نکردیم مگر اینکه عبادت کنند، پس طبق این آیه هدف آفرینش عبادت است، اما سوال این است که آیا عبادت خودش هدف است، یعنی هدف اعلی است، یا طریق برای وصول به مقصد عالی تر است؟

هدف متوسط

به یک معنا می توانیم بگوییم عبادت یک هدف است، با توجه به تبیینی که ما از حقیقت عبادت داشتیم، مخصوصاً با عنایت به مراتب اعلای عبادت، عبادت می تواند یک هدف باشد، طبق معنایی که برای عبادت بیان شد، عبادت در واقع نهایت خضوع و خشوع و تسلیم در برابر خداوند و عدم خضوع و خشوع و تسلیم در برابر غیر خداوند است. هم جنبه ایجابی دارد و هم جنبه سلبی، نهایت خضوع و خشوع در برابر خداوند مخصوصاً در افضل العبادات که داعی بر عبادت حب خداوند و عشق خداوند است، معنایش این است که شخص عابد فانی فی الله می شود، یعنی به مقام خلافت و جانشینی الهی می رسد، همان چیزی که خداوند در آغاز آفرینش انسان خطاب به ملائکه فرمود «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کمال وجودی انسان به رسیدن به این مقصد است، استکمال نفوس هدف اصلی انبیاء است، ادیان و انبیاء و اولیاء همه به دنبال استکمال نفوس انسانی هستند، استکمال نفس یعنی، نفس انسانی سعه وجودی پیدا کند، یعنی اسماء و صفات الهی پیدا کند و به خدا نزدیک شود، اگر خدا وجود کامل و مطلق است، هم در ذات و هم در صفات، پس چنانچه انسان به این نقطه برسد که خدا را حباً عبادت کند، یعنی تسلیم محض، خاضع و خاشع محض در برابر خدا و برای غیر خدا هیچ نقشی در عالم هستی قائل نباشد، اصلاً غیر خدا را نبیند و فقط خدا را ببیند، این حتماً به آن سعه وجودی دست یافته است، که بهره ای از رحمانیت و رحیمیت و ستاریت و غفاریت و علم و... برد، یعنی نود و نه یا سیصد و شصت اسم طبق برخی روایات در او متجلی شود. عبادت به معنای حقیقی این است که شخص عابد را اینگونه در برابر خدا تسلیم می کند، و این خود می تواند یک استکمال وجودی برای انسان باشد، آنها همه مقدمه است، مراتب

۱. الذاریات: آیه ۵۶.

پایین عبادت نه اینکه نفی شده باشد، عبادة العبيد، عبادة الاجرا، مراتب پایین تر عبادت است، اما عبادت از روی حب به خداوند قهراً انسان را در یک جایگاه رفیعی قرار می‌دهد.

پس اگر عبادت هدف است، این قطعاً نه برای خالق به عنوان غایت مطرح شده است، بلکه به عنوان غایت و هدف برای مخلوق است، آیا ما فقط خدا را عبادت کنیم، برای او نیازمند به معبود شدن است؟ یا ما نیازمند عابد شدن هستیم، قطعاً اینکه بگوییم خداوند جن و انس را خلق کرده تا معبود شود، این باطل است، چون اگر همین حد که بگوییم خداوند نیاز به معبود شدن دارد و جن و انس را آفریده که خودش مخلوق واقع شود، این با کمال خداوند سازگار نیست، این یعنی نقص، خداوند غنی مطلق است، یعنی به هیچ چیز نیاز ندارد حتی به معبود واقع شدن، چون هر نیازی ولو در یک بعدی از ابعاد این مساوی با نقص می‌باشد و نقص به هیچ وجه در خداوند راه ندارد، لذا در قرآن می‌فرماید: «إن تكفروا اتمم و من فی الارض جميعا، فأن الله لغنی حمید»^۱، اگر شما و همه آنهایی که در روی زمین هستند کافر شوید چیزی از خدا کم نمی‌کند و خداوند بی نیاز مطلق است.

پس خداوند کمال صرف است و اگر بخواهد دنبال کمال باشد معنایش این است که فاقد چیزی است و می‌خواهد در خودش ایجاد کند و این با کمال مطلق بودن خدا سازگار نیست.

بنابر این اگر عبادت به عنوان غایت خلقت آفریده شده به این عنوان نیست که خداوند خلق کرده است جن و انس را تا معبود واقع شود، خداوند خلق کرده است جن و انس را برای اینکه ما عبادت کنیم، ما عبادت کنیم برای اینکه عبادت به معنای حقیقی خود باعث استکمال نفوس ما می‌باشد.

به هر حال عبادت بر طبق برخی آیات قرآنی هدف خلقت جن و انس است، آن هم به همان معنایی که دیروز گفته شد، و اگر گفتیم عبادت غایت خلقت است، به این جهت است که انسان برای کمال به آن نیاز دارد والا خدا نیازی به معبود واقع شدن ندارد.

به این نکته هم باید توجه شود، اینکه می‌گوییم خداوند نیاز ندارد، یعنی قصد ندارد خودش را معبود کند چون کمال مطلق است و کمال مطلق فاقد چیزی نیست تا بخواهد آن را بدست بیاورد، ولی این به آن معنا نیست که در کارها و افعال غرض ندارد، غرض داشتن با نیاز کاملاً متفاوت است، خداوند حکیم است و حکیم از روی عبث نه فعلی از او سر می‌زند و نه سخنی می‌گوید، غرض داشتن خداوند از افعال غیر از نیازمند بودن او به این افعال است، چون بعضی در اینجا از همین حیث که خداوند بی نیاز مطلق است، نتیجه گرفته‌اند در افعال خداوند هیچ غرضی نمی‌توانیم تبیین کنیم، مخصوصاً اشاعره که می‌گویند، همین که بخواهیم برای خداوند غرض قرار دهیم یعنی خدا را محدود کرده‌ایم، یا مثلاً اینکه بگوییم محال از خدا سر نمی‌زند یعنی محدود شدن آنها نمی‌دانند واجب الوجود، ذاتی که کمال مطلق است، نمی‌تواند جمع بین متناقضین کند، و این نه به معنای محدود کردن خداوند است، بلکه این مطابق با حقیقت کمال مطلق

۱. سوره ابراهیم: آیه ۸.

است، خداوند از افعال خود غرض دارد، بی هدف و غرض خلق نکرده ولی آن غرض و هدف، غرض و هدفی نیست که منشاء استکمال برای خداوند باشد، خدا غنی مطلق و بی نیاز است در عین حال تصویر غرض نه تنها معنی ندارد بلکه لازم است، که خداوند در همه شئون خود غرضی داشته باشد و از روی عبث کاری را انجام ندهد، چون این مقتضای حکمت خداوندی است.

هدف اعلی

یک دسته از آیات یک هدفی فراتر از عبادت را ذکر کرده‌اند، در آیه‌ای که خواندیم می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، غایت خلقت جن و انس عبادت است، آن هم به همان معنایی که عرض شد، ولی در بعضی از آیات دارد، که «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۱، اینکه دستور می‌دهد عبادت کن تا به یقین برسی یعنی چه؟ این آیه از آیاتی است که بعضی برداشت‌های نادرست از آن صورت گرفته و متاسفانه منجر به ترک تکلیف و اوامر و نواهی شرعی شده است، بعضی به استناد به همین آیه می‌گویند: عبادت غایت دارد و غایت آن وصول به یقین است وقتی به یقین رسیدیم دیگر عبادت لازم نیست، لذا می‌گویند: ما به مرحله یقین رسیدیم و حال که به مرحله یقین رسیدیم دیگر عمل به تکالیف و ظواهر شریعت لازم نیست، نماز و روزه برای این بود که به این مرحله برسیم و حال که به این مرحله رسیدیم طبق دستور خود قرآن لازم نیست دیگر انجام دهیم و نماز و روزه را کنار می‌گذارند و به زعم خودشان ادعا می‌کنند که ما به مرحله یقین رسیده‌ایم.

این یک مغالطه آشکار و کاملاً واضح البطلان است، وقتی می‌گوید: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»، در واقع ورای عبادت یک هدف برتری را بیان می‌کند، یعنی ورای عبادت یک هدف اعلی است که آن هم یقین است و بر این اساس «عبادت» هدف متوسط و هدف اعلی «یقین» است، این یقین اولاً به چه معنا است؟ و ثانیاً آیا با وصول به یقین اصلاً امکان اینکه عبادت کنار رود یا نه؟

معنای یقین معلوم است، به معنای اعتقاد جازم مطابق با واقع، تعریفی که منطقی‌ها کرده‌اند، البته یقین بر دو قسم است: یقین بالمعنی الاعم و یقین بالمعنی الاخص، یقین بالمعنی الاخص همان اعتقاد جزمی مطابق با واقع است، یقین بالمعنی الاعم اعتقاد جزمی است که ممکن است مطابق با واقع نباشد، جهل مرکب هم یقین است ولی مطابق با واقع نیست، این یک حالت نفسانی است، در کنار، اطمینان، ظن و شک و وهم، حالات نفسانی انسان همین حالات است، انسان نسبت به مسائل پیرامون خود در گزاره‌های تصدیقی یا اطمینان دارد یا شک یا ظن یا حتی وهم، به هر حال منشاء این یقین متفاوت است و لذا اثر آن هم متفاوت است، گاهی یقین با استدلال و برهان حاصل می‌شود، یعنی در مقام استدلال و برهان کسی یقین پیدا می‌کند، اگر ذهن صافی داشته باشد وقتی برهان اقامه می‌شود برای او این یقین حاصل می‌شود، مثلاً با برهان نظم یقین پیدا می‌کند که خداوند خالق این عالم است و عالم را اداره می‌کند، گاهی یقین با دیدن یک

۱. سوره الحجر: آیه ۹۹.

معجزه حاصل می‌شود، مثلاً یک معجزه‌ای از حضرت عیسی (ع) می‌بیند که یک مرده را زنده کرده است، یا از حضرت موسی (ع) یا از پیامبر (ص) معجزه‌ای می‌بیند، یقین پیدا می‌کند که این فرستاده خداست، این یقین‌ها در اینجا مد نظر نیست چون این یقین ممکن است برای خیلی از افراد حاصل شود ولی آن یقینی که مقصود خداوند تبارک و تعالی است و هدف برتر عبادت است، آن در واقع رسیدن به مقام شهود است، ما وقتی با منکران و کافران مخصوصاً با کسانی که در قلوبشان مرض باشد برخورد می‌کنیم، گاهی حس می‌کنیم یقین دارد ولی معذک انکار می‌کند. مثلاً برای کسی براهین روشن و آشکاری می‌آورید، او هم در نفس خودش یقین دارد به مطلبی که می‌گویید ولی باز انکار می‌کند، گاهی استدلال یک شخص، دلیل و برهانش به قدری قوی است که قابل انکار نیست اما طرف مقابل باز هم انکار می‌کند، پس هر یقینی لزوماً به معنای باور قلبی نیست، یکوقت در ذهن به مطلب یقین دارد اما زیر بار حق نمی‌رود، نمونه آن فرعون است، فرعون وقتی با معجزات حضرت موسی (ع) برخورد کرد، یقین پیدا کرد ولی این یقین او را نجات نداد، چون گرفتار خودخواهی و منیت بود و فریاد «أنا ربکم الاعلی» سر می‌داد، «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»^۱، گاهی اوقات در داستانها و قصص قرآنی می‌بینیم کفار با معجزاتی که برای آنها اقامه می‌شد یقین پیدا می‌کردند ولی باز انکار می‌کردند، این در مورد کفار و ظالمین در گذشته بوده، اما مراتب آن مختلف بوده است، خود ما هم گاهی مبتلا به این مشکل می‌شویم، گاهی یک مطلبی را یقین داریم ولی انکار می‌کنیم، چون منشاء آن ظلمانیست نفس است، انانیت و استکبار و خودخواهی است، می‌خواهیم استعلاء داشته باشیم، آن یقینی که در اینجا به عنوان هدف برتر عبادت ذکر شده، یعنی یقینی که بر اساس آن حق را به عینه می‌بیند، یعنی شهود حق است، کسی که عبادت می‌کند به این معنا که تسلیم در برابر خداست و نهایت خضوع و خشوع دارد، تمام قوای ملکی و ملکوتی او تسلیم محض در برابر خدا هستند، و اساساً غیر خدا را نمی‌بیند، تا برای آن نقش قائل باشد، این عبادت انسان را به مقام شهود حق می‌رساند، یقین ناشی از عبادت اصلاً زائل شدنی نیست، و عبادتی که منشاء این یقین شود هیچگاه ترک نباید شود، عبادتی که منشاء این یقین است اگر ترک شود، یعنی کأنَّ عبادت نبوده و از این مقام یقین فاصله می‌گیرد، مقام شهود تا مادامی که آن عبادت و آن تسلیم باشد وجود دارد اگر ذره‌ای نفسانیت راه پیدا کند از آن مقام سقوط می‌کند، داستان حضرت موسی (ع) را بیان کردیم، که روزی بر فراز منبر نشست و همین قدر در او یک حالتی پیدا شد، نه کاری کرد و نه فعلی از او سر زد و نه سخنی گفت، همین قدر در ذهن او گذشت و برای خود یک حسابی باز کرد که من کسی هستم که مردم را موعظه می‌کنم، همین باعث شد از مصدر جلال الهی امر برسد که از این مقام پایین بیا، چهل سال حضرت موسی را وادار کرد که بدنبال حضرت خضر بروند تا بفهمد که نباید من را ببیند، عبادت به این معنا یعنی تسلیم، یعنی خودی نبیند، من حد اعلی را عرض می‌کنم ولی اگر بخواهیم از این پله‌های

۱. سوره نمل: آیه ۱۴.

عبادت بالا رویم باید ببینیم این نفسانیات و خودخواهی تا کجا ما را احاطه کرده و ما را به کدام سمت می‌برد، این عبادت انسان را به مقام شهود می‌رساند «وَأَعْبُدُ رَبِّيَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ».

اگر عبادت به این مسیر بیفتد دیگر حد و مرز ندارد و نامحدود است، همیشه برای بودن در مقام شهود باید نهایت خضوع و خشوع و تسلیم در انسان باشد، اگر ذره‌ای از این حالت تنزل کند، از مقام شهود تنزل می‌کند، لذا عبادت هیچ‌گاه ترک شدنی نیست، عبادت ظاهری واجب ما که در متن شریعت مقرر شده، برای این است که این پیوند و اتصال در مواقع خاصی برقرار باشد، اینکه می‌گوییم «ایاک نعبد» منظور این نیست که فقط تو را در حالت نماز پرستش می‌کنیم، یعنی همه ذرات وجود این عالم در حال نهایت خضوع و خشوع در برابر تو هستند، چون اصلاً هیچ هستند. عبادت خدا به این معنا است، این حالت تا زمانی که باشد آن مقام وجود دارد، هرچه این مرتبه بالاتر بیاید آن یقین قوی‌تر می‌شود، هرچه این ضعیف باشد، حجاب‌ها مانع آن یقین و شهود است، لذا مثل امیرالمومنین (ع) وقتی به نماز می‌ایستد و عبادت خدا را انجام می‌دهد، اینقدر از خود غافل است که حتی تیر را از پای ایشان بیرون می‌کشند درد آن را حس نمی‌کند، آن شهود دائر مدار این عبادت است، همانطور که این عبادت مراتب دارد آن یقین هم مراتب دارد، اگر آن یقین می‌خواهد وجود داشته باشد باید این عبادت باشد، هرچه از این عبادت کاسته شود آن مرتبه یقین انسان هم پایین می‌آید یا اصلاً ممکن است به آن مرتبه نرسد، این من گفتن‌ها و من دیدن‌ها باعث می‌شود که انسان به آن هدف اصلی خلقت نرسد، یعنی از سعادت دور بماند.

به هر حال عبادت در واقع به عنوان هدف خلقت در بعضی از آیات ذکر شده است، عبادت نه فقط همین نماز و روزه، بلکه یک معنای وسیع‌تری دارد، و خود عبادت وقتی با یقین مقایسه می‌شود، هدف متوسط می‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»